



امام در مصباح اندیشه شاگردان

مصاحبه شونده: معرفت، محمد هادی

علوم اجتماعی :: مطالعات راهبردی زنان :: تابستان 1378 - شماره 4

از 10 تا 25

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/211859>

دانلود شده توسط : آهو خرس

تاریخ دانلود : 1393/06/01 19:40:38

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

امام در

مصباح اندیشه شاگردان

۲- آية الله محمد هادی معرفت

حضرت آیت الله محمد هادی معرفت، فقیه، محقق و اندیشمند معاصر، از مدرسین حوزه علمیه قم و از اعضاء محترم مجلس خبرگان می باشند. ایشان در زمینه های مختلف علوم اسلامی، به ویژه فقهات و علوم قرآنی، دارای آثار فراوان و ارزشمندی به زبانهای عربی و فارسی است که بسیاری از آنها به چاپ رسیده و برخی آماده چاپ می باشند. از جمله آثار این فرزانه حکیم عبارتند از:

رساله های «حقوق المرأة فی الاسلام» درباره حقوق زن در اسلام؛

- «تمهید القواعد» در باب نمازهای قضا؛

- «ولایت فقیه» به عربی؛ و رساله های متعدد دیگر در موضوعات مختلف فقهی، قرآنی و اجتماعی و کتابهای:

«ولایت فقیه» به زبان فارسی، «تناسخ الارواح» که در فارسی به نام «بازگشت روح» است. «التفسیر والمفسرون» در دو جلد و ترجمه آن به نام «تفسیر و مفسران» به فارسی، «صيانة القرآن من التحریف»؛ «عصمت انبیا»؛ «تاریخ قرآن» به عربی و فارسی؛ «علوم قرآنی» به عربی و فارسی؛ «سیاست در اسلام» به فارسی؛ «الموسوعة القرآنية الكبرى» مجموعه ای ۳۰ جلدی، جامع مباحث قرآنی که در پایان مرحله تدوین است و «تعلیقه ای بر جواهر الکلام» در ۱۰ مجلد آماده چاپ است و مقالات ارزنده فراوانی که در بسیاری از نشریات علمی و فرهنگی کشور تاکنون به چاپ رسیده است.

حضرت آیت الله معرفت از شاگردان و همراهان امام خمینی (ره) در نجف اشرف بوده و دوران جوانی را در محضر آن بزرگوار گذرانده اند. از خدمات ارزنده دیگر ایشان به ساحت اسلام و فقهات، ترجمه دروس و آثار استاد خود، حضرت امام خمینی (ره) می باشد.

به مناسبت سال امام خمینی و آشنایی بیشتر با شخصیت آن حضرت به محضر حضرت آیت الله معرفت رسیدیم و از آشنایی ایشان با امام و ابعاد شخصیتی ایشان و موضوعاتی در این راستا سؤال نمودیم:

علوم حوزوی مشغول شدم، تا پایان سطح را در کربلا نزد اساتید معتبر کسب فیض کردم. بعد از آن به نجف اشرف آمدم، در دروس آیت الله حکیم و آیت الله خویی شرکت می کردم. بعدها که حضرت امام «ره» به نجف آمدند، شیفته شخصیت و درس

□ حضرت استاد لطفاً کمی از سابقه تحصیلی و دوران کسب علمتان بفرمائید.

■ بسم الله الرحمن الرحيم. بنده اصالتاً اصفهانی هستم و متولد کربلا. پدر و اجدادم روحانی بودند. کسب علم را قبل از سن بلوغ آغاز کردم و در رشته



ایشان شدم و به اتفاق چند تن از جوانان طلبه تصمیم گرفتیم که در درس امام شرکت کنیم البته به نحوی که درسهای قبلی را نیز دنبال می‌کردیم.

سال ۱۳۵۱ به قم مهاجرت کردم و آنجا نیز از محضر علمای برجسته چون آقا میرزا جواد آملی بهره گرفتم. بنده تقریباً از ابتدای تحصیل تاکنون خود را موظف به ایفای سه وظیفه کرده‌ام: تحصیل، تدریس و تحقیق که الان در تحقیق و تدریس ممتخض شده است. همواره پایه‌پای تحصیل و تدریس از تحقیق که از کارهای مورد علاقه من بوده است، فارغ نبوده‌ام و بحمدالله توفیقاتی داشته‌ام و هرگز احساس خستگی نکرده‌ام.

«ولا تياسو من روح الله...»

با جدیت خاصی در درس ایشان شرکت می‌کردم و ما در نجف از یاران ایشان بودیم. من بحثهای امام را به عربی ترجمه می‌کردم. بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه و بسیاری از مباحث درسی ایشان را می‌نوشتم و آماده چاپ می‌کردم.

□ حضرت استاد مایلیم بدانیم کدام بعد از شخصیت حضرت امام شما را بیشتر جذب کرده بود؟

■ دو بعد از شخصیت جامع ایشان برای من

□ آشنایی شما با حضرت امام (ره) از چه زمانی آغاز شد و ارتباط شما با ایشان تا چه حد بوده است؟

■ قبل از اینکه حضرت امام به نجف تبعید شوند ما از قیام ایشان مطلع بودیم و در نجف به همراه پدران و دوستانمان از ایشان حمایت می‌کردیم.

قابل توجه بود یکی علمیت و دیگری سیاست ایشان.

کلاً من از ابتدای آشنایی با امام، مجذوب شخصیت ایشان شده بودم و در برابر او بسیار خضوع داشتم؛ با این حال در میان ابعاد مختلف و جذابیت حضرت امام، دو بعد علمی و سیاسی ایشان برای من بسیار جالب بود؛ همینطور صلاحیت ایشان. ما به علمیت ایشان ایمان داشتیم و چون برای ما محرز شد، نظرگاههای سیاسی ایشان برای ما مُتَّبِع بود. اهل علم بیشتر از کسانی پیروی می‌کنند که تفوق علمی و ولایت او را قبول داشته باشند. و امام این موقعیت را پیدا کرده بودند. همه به ایشان اعتماد داشتند، ایشان اسلام را کامل و درست فهمیده بودند و این برای مردم و حوزه‌ها به اثبات رسیده بود که امام راه را درست تشخیص داده و درست حرکت می‌کند. مجذوبیت ایشان در درجه اول در همین بود که مردم بالاخص قشر تحصیل کرده شناخت او را نسبت به اسلام و حقیقت دین دقیق و عمیق می‌دیدند و پذیرفته بودند که نظرات ایشان، اعلامیه‌هایشان و حرکات سیاسی‌شان تحت تأثیر نفس نیست. لذا تبعیت می‌کردند، در حقیقت به هیچ وجه سیاست ایشان را جدای از دینانتشان نمی‌دانستند، و همه را الهی و برای خدا می‌دیدند.

یکی از شاخصه‌های امام، صلاحیت امام بود چیزی را که درست تشخیص می‌داد روی آن ایستادگی می‌کرد، رمز موفقیتش هم همین بود. تحت تأثیر هیچ کس قرار نمی‌گرفت و در این راه ملاحظه هیچ کس را نمی‌کرد. از هیچ چیز هراس نداشت. از چیزهایی که در زندگی امام راه پیدا نمی‌کرد، ترس بود. و خلاصه این صلاحیت امام، همچنین شجاعتشان، خیل عظیم مردم، محصلین، بازاریها و همه و همه را به دنبال ایشان می‌کشاند. طبیعی است که علمیت، سبب تشخیص درست و تشخیص درست، موجب سیاست صحیح و صلاحیت می‌گردد. در وجود امام، همه این ویژگیها با شجاعت همراه بود و موفقیت امام در همین بود.

حضرت امام در بُعد علمی، فقهی، فلسفی، عرفانی و کلام و حدیث و شعر بسیار سرآمد و متبحر بودند. حتی در فقه، ایشان مؤسس و دارای مبنا و مکتب بودند. مکتبی بسیار اصیل، که حوزه نجف و شاگردانش را جذب کرده بود. به طوری که در برابر شخصیت علمی او، همه متواضع بودند.

□ مستحضرید که مقام معظم رهبری امسال را بنام مقدس حضرت امام (ره) تشریف بخشیدند و فرمودند: «امیدوارم امسال که سال امام خمینی و زنده کننده یاد امام بزرگوار است، فرصتی برای بررسی هر چه بیشتر در زندگی و خصوصیات و اهداف و غایات مورد نظر آن بزرگوار باشد.» بهترین بهره‌گیری از این سال، آشنایی بیشتر با شخصیت علمی و عملی حضرت امام و سعی در تبعیت بیشتر از آن حضرت است. در این رابطه تقاضا داریم با توجه به اینکه حضرتعالی سالهایی را در کنار امام بوده‌اید و با اعمال و کردار ایشان از نزدیک آشنا هستید، از جنبه‌های عملی آن حضرت نکاتی را بفرمایید. بطور مثال سعه صدر امام در برابر افراد تا چه حد بود؟ از اصل تساهل و تسامح، چگونه استفاده می‌کردند؟ و اصولاً کاربرد این اصل را شما در شریعت مقدس اسلام چگونه می‌بینید؟

■ اساساً تساهل و تسامح یکی از اصول شریعت اسلامی است. «شریعة سهلة سَمِحة»، این اصل از پایه‌های شریعت است. اما مسئله مهم این است که تساهل و تسامح با مداهنه فرق دارد. مداهنه یعنی سازش. در اسلام سازش با مخالف معنی ندارد. مسلمانان با مخالف خودش سازش نمی‌کند، امام مسامحه دارد، مسامحه یعنی تحمل. آیه «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ...»

این مساهله است، روح تسامح است، اما سازش نیست. می‌گوید: «هرگاه یکی از مشرکان به تو روی آورد که از دین آگاه شود، بدو پناه ده تا کلام خدا را

تیمم کند. یا در روزه، در حج و ... توانایی استطاعت فرد لحاظ می‌شود. امروزه متأسفانه برخی همان معنای مدهانه را از مسامحه بهره می‌گیرند، یعنی قایلند در برابر مخالفین، ایادی غرب و سیاستهای غربی، ما از اصولمان تنازل کنیم.

امام در این قسمت سخت می‌ایستادند. زمانی که در نجف بودند، میان حزب بعث و شاه اختلاف شده بود، صدام حسین توسط مأمورینش از امام خواستند که یک بیانیه علیه شاه بدهد، امام نپذیرفتند و نظرشان این بود که ما به همان دلیل که با شاه می‌جنگیم، با تو هم می‌جنگیم. ما با شاه به دلیل کفر و ظلمش می‌جنگیم و در این زمینه بین تو و شاه فرقی نیست.

زمان دیگری رژیم عراق تصمیم گرفت، به

بشنود... همین قرآن است که می‌گوید: «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموه ...»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در جزیره العرب نباید یک عدد مشرک وجود داشته باشد.» با آنها برخورد شدید داشتند. پس تحمل کردن با سازش کردن متفاوت است. سازش مدهانه است، یعنی تنازل از ایده‌ها و مبادی برای رضای خصم. یعنی من با طرف اختلاف دارم و برای سازش با او از نظراتم پایین می‌آیم.

قرآن هم تصریح می‌کند و می‌فرماید: «اگر می‌خواهی اینها را راضی کنی، اینها راضی نمی‌شوند.» حضرت امام هم در برابر دشمنان اهل مدهانه و سازش نبودند و فرمودند: «اگر در برابر دشمن یک قدم تنازل کنیم آنها جلو می‌آیند و به این



● عقل، حجت الهی است که در نهاد انسان به ودیعت نهاده شده، و در عین حال همواره به رهنمودهای اصولی شرع نیازمند است. پیامبران نیز آمده‌اند تا یاور عقل و فروزنده اندیشه انسان باشند.

● دین مظهر رحمت جهان شمول الهی است و با درون انسانها سر و کار دارد و مرز و حدی نمی‌شناسد و هرگونه فرقه گرایی و گروه بندی یا گرایش نژادی و اقلیمی را در آن جایی نیست.



حوزه‌های علمیه یک نظم و برنامه بدهد و حوزه‌ها را تحت نظامی قرار دهد. وقتی این درخواست را از امام کردند، امام فرمودند:

«انحلال الحوزة أهونُ علیّ»

«اگر من حوزه را منحل کنم برایم آسان‌تر از قبول این برنامه است.»

خلاصه حضرت امام (ره) برای اساس اسلام همه جا محکم می‌ایستادند و ذره‌ای تخفیف یا عقبگرد نداشتند.

□ به نظر شما آیا می‌توان محدوده خاصی را برای تساهل و تسامح در شریعت تعیین کرد و مرزی یا به اصطلاح خط قرمزی را قایل شد؟

■ ما در هیچ یک از ابعاد شریعت، چه عبادیات، چه معاملات، چه انتظامیات و ... در هیچ بخشی

هم قانع نیستند.»

در اسلام، ما به دشمن مجال می‌دهیم. مسامحه یعنی مجال دادن به کسی که قصد اضرار ندارد و در مکتب و مرام خودش است. به او فرصت می‌دهیم که در کشور اسلامی زندگی کند... حتی یسمع کلام الله... ما هم از عرض و دین و اموال او حفاظت و حمایت می‌کنیم تا تحت لوای اسلام مصون بماند، ولی باید شرایط ما را بپذیرد. توطئه در سر نداشته باشد. فرصت و مجال، برای زندگی مسالمت آمیز در کنار هم است، نه سوء استفاده و ضربه زدن. یعنی خلاصه مسامحه و تساهل برای ایجاد زمینه نزدیکی او به اسلام است نه تنازل ما.

معنای دیگر مساهله، این است که اسلام در انجام تکالیف سخت‌گیری نمی‌کند. در احکام با مکلف راه می‌آید. مثلاً اگر نمی‌تواند وضو بگیرد،

حاضر نیستیم یک گام به عقب برویم. اگر به عقب رفتیم مداهنه است و مسلمان اهل مداهنه نیست. اما نسبت به افراد بیگانه سخت‌گیر نیستیم. آنها را می‌پذیریم، اکرام می‌کنیم ولی چیزی را به او تحمیل نمی‌کنیم.

زیرا در پذیرش دین اکراهی نیست. دین یک باور است و باور با فشار و اکراه امکان ندارد. ما در اسلام نه تنها اکراه در دین نداریم، بلکه به منکر دین فرصت می‌دهیم اشکالاتش را مطرح کند، در سایه نظام اسلامی آرامش داشته باشد و آنچه در دل و ذهنش دارد طرح کند و شبهاتش برطرف شود. اما شبهه را باید در محافل علمی طرح کند تا پاسخ علمی بشنود نه اینکه در مجامع عمومی یا رسانه‌ها بخواهد یک حرف شبهه‌ناک را که برای خودش هم حل نشده، مطرح کند. خلاصه حق توطئه و ایجاد انحراف در افکار ندارد.

بنابراین در این اصل، حد و مرز ما اسلام است. در همه شئون، برای اینکه حق خصم ضایع نشود و مهلت یابد برای اصلاح و نزدیک شدن به ما، نه اینکه ما از خواست و نظر خود دور شویم. یا فرود آییم. حضرت امام همواره این مرز را نگه داشتند و اجازه تعدی و تعرض نمی‌دادند. از خود می‌گذشتند اما از اسلام نه. زمانی ما در دادگاه انقلاب بودیم. فردی نامه توهین‌آمیزی برای امام نوشتند. امام فرمودند اگر کسی به من اهانت یا جسارت کرد، من اجازه نمی‌دهم به او متعرض شوید، ولی اگر به اسلام اهانت شد یا علیه اسلام توطئه بود، شما بایستید.

□ توصیه شما برای بهره‌برداری بیشتر در این سال و یافتن رهگشودی برای ملت ایران چیست؟

■ سفارش بنده این است که همه سعی داشته باشیم تا خط امام احیا شود. بر این قضیه همه پافشاری کنند و مراقب باشند که انحرافی در این صفا ایجاد نشود.

من متأسفانه احساس می‌کنم دستهایی از طرق مختلف دارد به خط امام خدشه وارد می‌کند.

هرگونه انحراف از خط امام انحراف از اسلام و انقلاب است. و بر همه مسلمین و دلسوزان انقلاب است که خود را ملزم به حفظ خواست و اهداف امام بدانند و ببینند خط مشی امام چگونه بود و اجازه بروز ضعف و سستی چه از حیث نظری و چه عملی در این راه ندهند. تفکر و راه امام را زنده نگه دارند، که این بزرگترین ارمغان برای مردم دنیاست.

□ گروهی معتقد به جدایی دین از سیاست هستند لطفاً نظرتان را در این خصوص بفرمائید.

■ مدعیان جدایی دین از سیاست، از دو دیدگاه، طرح خود را ارائه می‌دهند.

۱- استقلال عقل در امور دنیوی

خداوند به انسان، اندیشه و خرد داده، تا راه زندگی را در این جهان برای خود هموار سازد و به کارهای دنیوی خود سامان دهد و در کنار آن، شریعت را فرستاده، تا انسان را در تکامل معنوی و پیشبرد جنبه‌های روحی یاری دهد و راه آخرت را برایش هموار نماید.

از این رو انسان در سامان دادن به امور دنیوی خویش استقلال دارد، و شریعت هیچ‌گونه دخالتی در آن ندارد. زیرا خداوند با موهبت عقل که بر انسان ارزانی داشته، او را در امور مربوط به عقل، به خود واگذاشته است و او خود می‌تواند آنچه را که صلاح وی است دریابد و نیازی به کمک و یاری شریعت ندارد.

از جمله امور دنیوی، حکومت و سیاست است که در رابطه با ساماندهی وضع زندگی و حیات دنیوی است و به خود انسان مرتبط می‌گردد.

۲- دین مظهر رحمت جهان شمول الهی

دین مظهر رحمت جهان شمول الهی است و با درون انسانها سر و کار دارد و مرز و حدی نمی‌شناسد و هرگونه فرقه‌گرایی و گروه‌بندی یا گرایش نژادی و اقلیمی را در آن جایی نیست. از این رو قهر و غلبه و استفاده از زور که لازمه

لایفک سیاست و حکومت است، در دین و شریعت الهی جایگاهی ندارد.

خلاصه این که این دو تفسیر که از دو دیدگاه برای دین ارائه شده و قابل جمع با یکدیگر نیز هستند، با استناد به شواهد تاریخی که حاکمان اسلامی را با همان چهره قیصرها و خسروها نشان می‌دهد، سند محکمی برای مطرح نمودن مسأله جدایی دین از سیاست و منتفی ساختن نظریه حاکمیت دین یا حکومت دینی تلقی شده است.

یکی از نویسندگان مصری - که به شدت منکر رابطه دین و سیاست است - می‌نویسد:

«خداوند، خواست تا اسلام دین باشد، ولی مردم کوشیدند تا سیاست باشد. دین، گسترده و انسان شمول است، ولی سیاست، محدود و کوتاه و گروه

علاوه که سیاسی نمودن دین یا دینی نمودن سیاست، کوششی است که فجار و اشرار انجام می‌دهند، یا عمل نابخردانه‌ای است که جهال ناآگاه به آن دست می‌زنند، زیرا چنین کسانی راه را برای فرصت طلبان باز می‌کنند و برای کارهای زشت آنان از آیات قرآنی چهره‌های زیبا می‌سازند و آز و طمع آنان را رنگ شرعی می‌دهند و بر انحرافات آنان، هاله‌ای از سیمای ایمان می‌پوشانند. و هرگونه خونریزی و ظلم و تجاوز را عملی جهادی جلوه می‌دهند.»^(۱)

این نویسنده، آن گاه دوران خلافت عثمان که بستگان خود را بر مردم مسلط ساخت، و بیت‌المال را به رایگان در اختیار آنان گذارد، و نیز معاویه و اعمال زشت و پلید او و دیگر خلفای بنی‌امیه و

● در رابطه با ابعاد مختلف شؤون زندگی اجتماعی، نبایستی کردار ناهنجار سردمداران طاغوت منش را که به نام اسلام حکومت می‌کردند و هرگز به مبانی اسلام پایبند نبودند، الگو قرار داد و آن را معیار سنجش مبانی اسلامی به حساب آورد.

● اگر نظارت به گونه‌ای باشد، که فقیه جامع الشرایط در کنار دولت، و جنبه رسمیت داشته باشد، به گونه‌ای که اگر کجی در او ببیند با یکی هشدار او را باز دارد و اگر سر تافت او را برکنار نماید. این گونه نظارت همان ولایت مورد بحث است که رسمیت دولت با امضای او باشد.

گرا و مقطعی و موقت است. محدود ساختن دین در سیاست، به منزله محصور نمودن آن در محدوده تنگ و در گوشه‌ای از جهان و در گروه معین و زمان خاصی می‌باشد.

دین، آدمی را به بالاترین مرتبه از شرف و کمال ارتقا می‌دهد، و سیاست پایین‌ترین خواسته‌ها را در او بر می‌انگیزد.

سیاستمداری به نام دین یا دینداری به شیوه سیاست، دین را مبدل به جنگ و ستیزهای پیوسته و حزب‌گرایی‌ها و برخوردهای آتش‌افروز که هرگز خاموشی ندارد، می‌سازد، گذشته از آن که هدفها را در بدست آوردن مناصب و چپاول غنائم و تباه ساختن وجدانها محدود می‌کند.

بنی‌عباس را شاهد می‌آورد که چگونه با عنوان «خلافت»، دین را یدک می‌کشیدند و هر عمل قبیح ضد انسانی را در سایه توجیهای علمای درباری انجام می‌دادند.

و همچنین در رابطه با حکومت در عهد رسالت که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عهده دار آن بود، می‌نویسد:

«هنگامی که پیامبر، رهبری سیاسی مؤمنین را برعهده داشت، از ارشادات وحی و نظارت آن بهره‌مند بود و هرگونه اقدام یا عملی که انجام می‌داد، با پشتوانه وحی بود، تا آنجا که می‌توان گفت - طبق عقیده اسلامی - این وحی بود که

عهده‌دار سیاستمداری گردیده بود. و گاه اتفاق می‌افتاد که مردم گمان می‌بردند کاری را که پیامبر انجام داده از راه وحی بوده، ولی آن حضرت می‌فرمود: از صلاح‌دید خویش و بینش سیاسی خود الهام گرفته‌ام. و گاه که پس از مشورت تشخیص می‌داد رأی مخالف، صحیح است، می‌گفت:

«انتم أعلم بشؤون دنیاکم» شما به شؤون دنیوی خویش آگاه‌ترید.

لذا حکومت پیامبر - اگر این تعبیر با مسامحه صحیح باشد - در واقع حکومت الله بود که طبق رهنمود وحی جریان داشت. و حاکم که پیامبر اکرم بود، از جانب خدا انتخاب شده بود و مؤمنین که محکومین محسوب می‌شدند - حق اعتراض بر این انتخاب را نداشتند. پس هر که اسلام را می‌پذیرفت، به ناچار پیامبر را برای تدبیر امور سیاسی خود نیز پذیرفته بود و این گونه حکومت را که از دین نشأت گرفته است، مردم با اختیار خود از روی رغبت پذیرا بودند و با رضایت خاطر به احکام آن تن می‌دادند و حکومتی نبود که بر آنها تحمیل شده باشد یا نام قانون، آنان را ناگزیر از پذیرش و انجام آن ساخته باشد.

حکومت پیامبر همان حکومت خدا است و حکومتی است که کاملاً بر اساس ارزشهای دینی و مبانی اخلاقی پایه‌گذاری شده و هرگز از شیوه‌های معمول سیاست استفاده نکرده است و این نوعی حکومت ویژه است که جز در آنجا که پیامبری باشد نمی‌توان مانند آن را یافت، «لانی بعد محمد» «پس از پیامبر اسلام پیامبری نیست».

در اینجا چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- روش قضاوت درست درباره یک مکتب

در قضاوت درباره یک مکتب و بررسی پیرامون یک نظریه که ریشه مذهبی دارد و آن گونه که ادعا می‌شود، به وحی منتهی می‌شود، هرگز نباید وضع موجود را مدنظر قرار داد. یا رفتاری را که پیروان منحرف آن مکتب پیش گرفته‌اند، شاهد گرفت. لذا از دیر زمان گفته‌اند: «الاسلام شیئی و المسلمون

شیئی آخر» در بررسی مبانی اسلام و دیدگاههای شریعت، در رابطه با ابعاد مختلف شؤون زندگی اجتماعی، نبایستی کردار ناهنجار سردمداران طاغوت منش را که به نام اسلام حکومت می‌کردند و هرگز به مبانی اسلام پایبند نبودند، الگو قرار داد و آن را معیار سنجش مبانی اسلامی به حساب آورد.

ضرورت تحقیق پیرامون یک مکتب و آگاهی از مبانی اصولی آن، ایجاب می‌کند به منابع اصیل و دست‌نخورده آن مکتب رجوع شود و شاخص‌هایی که مکتب به طور دقیق در وجود آنها تبلور یافته، الگو و اسوه قرار گیرند. مانند شخصیت پیامبر اکرم و مولا امیرمؤمنان علیه السلام (۲) در مکتب اسلام. همچنین باید دید، کتاب و سنت و آثار رسیده از



اهل بیت عصمت، چه ارائه داده‌اند و دیدگاههای اسلام را از این دریچه باید نگریست، نه آنکه زید و عمرو چه کرده‌اند!

این نویسنده مصری شدیداً از وضع سردمداران اسلامی انتقاد نموده و سیاست دینی را از همین دریچه تفسیر و تبیین کرده و کاملاً آن را از روح دیانت بیگانه دیده است.

ولی می‌بینیم همین نویسنده نسبت به حکومت پیامبر که براساس پایه‌های وحی استوار بوده، کاملاً خوشبین است و آن را نوعی سیاست دینی کاملاً طبیعی و قابل قبول دانسته و از همین رو اصل امکان حکومت دین را پذیرفته است.

۲- نقش دین در زندگی اجتماعی بشر

باید هر یک از معانی دین و سیاست تبیین گردد، تا روشن شود امکان انسجام بین این دو هست یا نیست و آیا می‌تواند سیاست برخاسته از دین باشد یا نباشد.

دینی که مدعیان جدایی دین از سیاست تفسیر می‌کنند، عبارت است از برخی باورهای درونی در رابطه با عالم غیب، همراه با انجام دادن یک سری عبادات و اوراد و اذکار که موجب می‌گردد انسان به خدا نزدیکتر شود و از رأفت و رحمت او بهره‌مند گردد و پس از مردن مورد بخشایش قرار گیرد.

دین با این تفسیر، هرگز با زندگی مردم و شؤون مربوط به دنیای آنان کاری ندارد و تنها در کار ساختن راه آخرت می‌باشد.

که سعادت دارین - دنیاو آخرت - را تضمین نموده است. «خلقتم للبقاء لا للفناء».

اسلام، برای این حیات برنامه دارد، تا انسان چگونه با سعادت زندگی کند و نیز برای تنظیم جامعه و برخورداری از سلامت و حاکمیت عدالت اجتماعی برنامه دارد. همانگونه که برای تأمین سعادت اخروی نیز برنامه دارد.

«وابتغ فیما آتاک الله الدر الاخرة و لاتنس نصیبک من الدنیا»^(۳)

«با آنچه در اختیار داری در راه بدست آوردن سعادت اخروی پوینده باش، ولی بهره خود را از این حیات نادیده نگیر.»

اسلام همانند دیگر ادیان به جا مانده، دین مردگان نیست، تا با زندگی انسانها کاری نداشته

● حضرت امام در بُعد علمی، فقهی، فلسفی، عرفانی و کلام و حدیث و شعر بسیار سرآمد و متبحر بودند. حتی در فقه، ایشان مؤسس و دارای مبنا و مکتب بودند. مکتبی بسیار اصیل، که حوزه نجف و شاگردانش را جذب کرده بود. به طوری که در برابر شخصیت علمی او، همه متواضع بودند.

● دامنه بلند تاریخ نشان داده، هرچند دولتمردان صالح باشند، سیاستی را دنبال می‌کنند که درستی آن یا ضرورت آن را خود تشخیص داده‌اند. خواه وفق شرع باشد یا نباشد. و نوای علمای درباری و غیردرباری. تنها آوازه‌های خوش آهنگی است که گوشه‌های آنان را نوازش می‌دهد و بس.

باشد. اسلام یک شریعت است که راه و روش و رفتار انسان را در این زندگی تنظیم می‌کند.

البسته با جزئیات کاری ندارد و تنها اساسنامه‌های کلی (ضوابط و قواعد عامه) را ارائه داده، تا در سایه این رهنمودها، جامعه به سلامت راه خود را طی کند.

و خواهیم گفت که اسلام یک نظام است و این نظام اساسنامه دارد و شرایط مسؤولیت اجرایی این نظام ضرورتاً در متن اساسنامه آمده است.

۳- سیاست به معنای نادرست آن

سیاستی را که در این زمینه مطرح می‌کنند،

بیشتر ادیان قدیمی و باستانی که ته‌مانده‌ای از آنان باقی مانده است، چیزی بیش از تفسیر یاد شده نیستند. بویژه مسیحیت امروز که نزدیکترین ادیان گذشته به ظهور اسلام است و دستخوش انحراف گشته، با همین تفسیر تطابق کامل دارد.

کسانی که دین را با این دید می‌نگرند، بناچار رابطه‌ای میان دین و سیاست نمی‌بینند. دین، با این تفسیر، برنامه‌ای برای پس از مردن است، و برای زندگی این جهان برنامه‌ای ندارد.

ولی اسلام، دینی زنده، استوار، کامل و دست نخورده برای زندگان آمده و چون زندگی را جاوید می‌داند، برنامه‌های خود را به گونه‌ای تنظیم کرده

عبارت است از یک سری نیرنگها و دسیسه‌ها که سیاستمداران امروز بکار می‌گیرند و در راه پیشرفت اهداف سلطه جویانه خود، از هرگونه ظلم و تجاوز و حق‌کشی دریغ نمی‌ورزند و در صورت ضرورت از ابزار زور و قدرت نظامی نیز استفاده می‌کنند و طبق قانون «الغایة تُبَرَّرُ الواسطة» (هدف وسیله را توجیه می‌کند) به هر کاری - هرچند پست و شرم آور باشد - دست می‌زنند.

در جهان امروز سیاستمدار ورزیده به کسی می‌گویند که در طرح نقشه‌ها برای رسیدن به اهداف سیاسی، ماهرتر باشد. هرچند عدالت اجتماعی پایمال گردد از این رو به معاویه «داهیه العرب»

«دیگر خلفا، به هر کاری که مصلحت آنها اقتضا می‌کرد، دست می‌زدند، چه مطابق شرع باشد یا نباشد و چنین شیوه‌ای در سامان بخشیدن به امور دنیوی کاملاً مؤثر است. ولی علی علیه السلام که مقید بود از جاده شرع به اندازه سر مویی منحرف نشود، از چنین شیوه‌هایی پرهیز می‌کرد، لذا سامان بخشیدن به دنیای خویش را بر تباه کردن آخرت ترجیح داد.»

سپس در زمینه قدرت تدبیر و بینش سیاسی فوق العاده علی علیه السلام می‌گوید:
«و أما الرأي و التدبیر فکان من أسد الناس رأياً، و أصحابهم تدبیراً. و هو الذی أشار علی عمر بن

● دینی که مدعیان جدایی دین از سیاست تفسیر می‌کنند، عبارت است از برخی باورهای درونی در رابطه با عالم غیب، همراه با انجام دادن یک سری عبادات و اوراد و انکار که موجب می‌گردد انسان به خدا نزدیکتر شود و از رأفت و رحمت او بهره‌مند گردد و پس از مرگ مورد عفو و بخشایش قرار گیرد.

● ما در هیچ یک از ابعاد شریعت، چه عبادیات، چه معاملات، چه انتظامیات و ... در هیچ بخشی حاضر نیستیم یک گام به عقب برویم. اگر به عقب رفتیم مدهنه است و مسلمان اهل مدهنه نیست. اما نسبت به افراد بیگانه سخت‌گیر نیستیم. آنها را می‌پذیریم، اکرام می‌کنیم ولی چیزی را به او تحمیل نمی‌کنیم.

می‌گفتند. زیرا در مکر و حيله و طرح نقشه‌های شوم، سرآمد عرب بود. سیاست به این معنی با روح دین و شریعت در تضاد است.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:

«والله ما معاویة بأدهی منی، و لکنه یغدر و یفجر، و لولا کراهیة الغدر لکنت أدهی الناس»^(۴)

«به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، ولی شیوه او پیمان شکنی و ناپاکی است و اگر خیانت را ناخوشایند نداشتیم، هر آینه زیرکترین مردم بودم.»

و در جای دیگر می‌فرماید:

«لولا الدین و التقی لکنت أدهی العرب»

ابن ابی الحدید در این باره می‌گوید:

الخطاب لما عزم علی أن یتوجّه بنفسه الی حرب الروم و الفرس بما أشار. و هو الذی أشار علی عثمان بأمور کان صلاحه فیها و لو قبلها لم یحدث علیه ما حدث. و انما قال أعداؤه: لا رأی له، لانه کان مقیداً بالشریعة لایری خلافها، و لایعمل بما یقتضی الدین تحریمه»^(۵).

اما در اندیشه و تدبیر، علی علیه السلام استوارترین بینش و درست‌ترین اندیشه را داشت و او بود که عمر بن خطاب هنگامی که می‌خواست خود در جنگ با روم و فارس شرکت کند، سفارش کرد آنچه را که سفارش کرد و این بود که به عثمان، اموری را یاد آور شد که مصلحت او در آنها بود و اگر پذیرفته بود بر سر او نمی‌رفت آنچه رفت. دشمنانش او را

سیاست می‌نویسد:

«سیاست است که وسائل زندگی انسان را در جامعه، در دسترس او قرار می‌دهد، زیرا تنها در نوع زندگانی گروهی است که آدمیان می‌توانند به یکدیگر کمک و یاری کنند و بدین وسیله وسائل معیشتشان را سامان دهند و بهبود بخشند. علمی که زیست مسالمت‌آمیز و سودمند را - چه در صحنه مادی و چه از نظر معنوی - می‌آموزد، سیاست است.»^(۷)

بدین گونه می‌توان سیاست را چنین تعریف کرد:

«سیاست عبارت است از حسن تدبیر که از

بی‌سیاست خواندند، زیرا او پایبند به شرع بود و برخلاف آن نمی‌اندیشید و آنچه در دین حرام بود، انجام نمی‌داد.

علی علیه السلام در دوران خلفای پیشین، نقش وزیر و مغز سیاسی حکومت را ایفا می‌کرد، چنانچه از گفته وی، موقعی که - پس از کشته شدن عثمان - مسلمانان گرد آمده خواستند با او بیعت کنند، پیدا است. آنجا که فرمود:

«و أنا لکم وزیراً، خیر لکم منی امیراً»^(۶)

«من، برای شما پشتیبان و وزیر باشم، بهتر است تا بر شما فرمانروا و امیر باشم.»
لذا سیاست و تدبیر اگر بر پایه عدل و انصاف



● به عزت و جلالتم سوگند، که آفریده‌ای را دوست تر از از توندارم و هر که را دوست دارم، تو را در او کامل‌تر می‌سازم. همانا تو را دستور می‌دهم، و از زیباییها و زشتیها باز می‌دارم. و پاداش و کیفر را بر پایه تو قرار می‌دهم.

● حضرت امام هم در برابر دشمنان اهل مدهنه و سازش نبودند و فرمودند، اگر در برابر دشمن یک قدم تنازل کنیم آنها جلو می‌آیند و به این هم قانع نیستند. در اسلام، ما به دشمن مجال می‌دهیم. مسامحه یعنی مجال دادن به کسی که قصد اضرار ندارد



شناخت کامل به اوضاع و احوال جامعه و آگاهی لازم از چگونگی برقراری روابط مسالمت‌آمیز میان افراد و گروهها و ملتها بدست می‌آید و در پیشرفت آن جامعه و ملت و تحقق یافتن اهداف و خواسته‌های همگانی در تمامی ابعاد زندگی، نقش اساسی را ایفا می‌کند.»

از این رو اسلام، سیاستی را دنبال می‌کند که صرفاً در ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز به کار گرفته شود و سیاستمدار به کسی گفته می‌شود که دارای شناخت کامل از اوضاع جان بوده و از روند سیاستهای گوناگون که در جوامع مختلف به کار گرفته می‌شود، آگاه باشد و به خوبی بداند و بتواند سیاستی را در پیش گیرد که جامعه و ملت خویش را سعادت‌مند و سربلند نگاه دارد، تا هیچ گونه

باشد، از متن دین است و اگر بر اساس حيله و تزوير باشد، در تضاد با دین و شریعت خواهد بود.

۴- سیاست به معنای واقعی آن

اکنون تعریفی از سیاست می‌آوریم که صرفاً به معنای کشورداری براساس تأمین مصالح امت و اجرای عدالت اجتماعی استوار می‌باشد و از متن دین برخاسته است.

سیاست و سیاستمداری از روز نخست در جامعه اسلامی مطرح بوده، پیرامون آن بحثها و نوشته‌های فراوان در دست است. در متون اسلامی بویژه در قسمت حکمت عملی، گفته‌های فراوانی وجود دارد.

ابوحامد غزالی، متوفای سال (۵۰۵) دربارهٔ

وابستگی خفت بار زیان بخش به وجود نیاورد.
در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم:
«ثُمَّ حَقَّ سَائِسُكَ بِالْمُلْكِ، وَ كَلَّ سَائِسُ أَمَامٍ... وَ
أَمَّا حَقَّ سَائِسُكَ بِالْمُلْكِ فَأَنْ تَطِيعَهُ وَ لَا تَعْصِيَهُ، أَلَّا
فِيمَا يُسْخَطُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فَأَنْهُ لَأَطَاعَةٌ لِمَخْلُوقٍ فِي
مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^(۸)

سائس، یعنی سیاستمدار که در این حدیث با
امامت، مساوی گرفته شده و اطاعت از وی واجب و
فرض است، مگر آن که به آنچه مایه غضب الهی
است فرمان دهد در این صورت نباید از وی
فرمانبرداری نمود، زیرا اطاعت از مخلوق در
معصیت خالق نشاید.

لذا سیاستمدار کامل کسی است که فرمان الهی
را جاری سازد و از این جهت در زیارت جامعه
کبیره، تمامی امامان معصوم را، مورد خطاب قرار
داده، می‌خوانیم:

«أَنْتُمْ... سَاسَةُ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانُ الْبِلَادِ»
و در کتاب دعائم الاسلام، تألیف قاضی نعمان
مصری از امام امیرالمؤمنان علیه السلام روایت می‌کند:
«لَا يَصْلِحُ الْحُكْمُ وَ لَا الْحُدُودُ وَ لَا الْجَمْعَةُ إِلَّا بِأَمَامٍ
عَدْلٍ»^(۹)

داوری‌ها و اجرای حدود و برپایی نماز جمعه
جز امام عادل را نشاید. علاوه که در موثقه حفص
بن غیاث از امام صادق علیه السلام آمده است:

«إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ»^(۱۰)
برپاساختن حدود به دست کسی است که
حکومت از آن اوست. و در حدیثی از امام
صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لَوْ أَنَّ لِي عِدَّةُ هَذِهِ الشُّوْبِيَّهَاتِ، وَ كَانَتْ أَرْبَعِينَ،
لَخَرَجْتُ»^(۱۱)
شوبیهات، جمه شوبیهه، مصغر شاة (گوسفند)
است.

امام علیه السلام به گله گوسفندانی - که چهار عدد
بودند - اشاره فرموده، و می‌فرماید:
«اگر به اندازه این گوسفندان یاور داشتیم، هر
آینه به حکم وظیفه، قیام می‌کردم و در بدست
گرفتن زعامت امت می‌کوشیدم.»

«جایگاه عقل در اندیشه سیاسی اسلام
عقل در اندیشه سیاسی اسلام، جایگاه بلندی
دارد و اصولاً عقل و خرد و اندیشه در تنظیم حیات
اجتماعی اسلامی، نقش اساسی را ایفا می‌کند.
عقل در اینجا به معنای شیوه عقلایی است که
مورد پسند شرع قرار گیرد.»

شرع، در تنظیم حیات اجتماعی، یک سری
اصول و قواعد کلی - که پایه‌های ضمانت عدل
اجتماعی است - ارائه می‌دهد. ولی نحوه تنظیم آن را
به عرف عقلا و اگذار می‌کند، تا آنچه متعارف
عقلای جهان است و مورد پسند آنان قرار گرفته، و
با مبانی شرع منافات نداشته باشد، بکار گیرند.

«فبشر عبادالذین يستمعون القول فيتبعون
أحسنه»^(۱۲)

نوید ده بندگان صالح ما را، که پیوسته به دنبال
شیوه‌های نیک بوده، و بهترین را بر می‌گزینند.

لذا پی‌جور شدن تا شیوه‌های خردپسند را به
دست آوردن، و بهترین آنها را که با مبانی عقیدتی
و مقومات ملی منافات نداشته باشد - برگزیدن، این
انتخاب است نه تقلید، و این شیوه پسندیده
شایستگان است.

گسترش و پیشرفت جوامع بشری، همگام با
رشد و تکامل عقل انسانها است. و اسلام نه تنها
جلوی پیشرفت و رشد عقل را نگرفته، بلکه در
تکامل و فزونی آن کوشیده است. و اساساً عقل را
مایه تکامل و رشد انسانی می‌داند. ولی همواره او را
از رهنمودهای شرع بی‌نیاز نمی‌داند. زیرا انسان در
هر حال اسیر خواسته‌هایی است که احیاناً او را
از مرتبه عالی انسانیت سقوط می‌دهد. و این شرع
است که به کمک عقل شتافته، او را از سقوط نگاه
می‌دارد.

از این رو، طرح شعار استقلال عقل، و بی‌نیازی
او از رهنمود شرع، شعار گمراه کننده است.
عقل، حجت الهی است که در نهاد انسان به
ودیعت نهاده شده، و در عین حال همواره به
رهنمودهای اصولی شرع نیازمند است. پیامبران
نیز آمده‌اند تا یاور عقل و فروزنده اندیشه انسان

و در قرآن کریم نیز جمله‌هایی مانند «لعلکم تعقلون»، «لعلکم تتفكرون»، «یا اولی الألباب» و «من کان له قلب» بارها تکرار شده است که میزان اهمیت و عنایت شرع به عقل را می‌رساند.

تا آنجا که اسلام، اساساً عقل را معیار سنجش اعمال قرار داده، و آن را مورد تکلیف و خطاب قرار داده و ارزش عمل را بسته به اندازه درک انسانها می‌داند.

محمدبن مسلم از امام ابی جعفر باقر علیّه روایت کرده است که فرمود: خداوند، عقل را مورد آزمایش قرار داد، سپس بدو خطاب کرده گفت:

باشند.
مولا امیرمؤمنان علیّه درباره فلسفه بعثت انبیاء می‌فرماید:

«... و یثیروا لهم دفائن العقول»^(۱۳) تا آن که اندوخته‌های عقل بشری را برانگیزند.

و این، بها دادن به خرد انسانی است که انبیای عظام به یاری آن شتافته‌اند. پس هرچه هست در درون انسان نهفته است و انسان موجودی خودجوش می‌باشد، منتهی بر اثر پوششهایی که خواسته‌های پست بوجود می‌آورند، به یاری و کمک صالحین خیراندیش نیاز دارد.

امام موسی بن جعفر علیّه می‌فرماید:

● در عین حال، چون آدمی همواره اسیر دو اسب سرکش شهوت و غضب است و خواسته‌های حیوانی و بهیمی او، پیوسته او را از فرمان عقل باز می‌دارند، همواره به عنایت الهی و کمک ربانی نیازمند است. و این سخن که «روزی خواهد آمد که عقل، خود مستقل و بی‌نیاز شود» تا آن هنگام که این اسارت و سرکشی پیوسته با انسان درگیر است، شعاری بیش نخواهد بود.

● دیگر خلفا، به هر کاری که مصلحت آنها اقتضا می‌کرد، دست می‌زدند، چه مطابق شرع باشد یا نباشد و چنین شیوه‌ای در سامان بخشیدن به امور دنیوی کاملاً مؤثر است. ولی علی علیّه که مقید بود از جاده شرع به اندازه سر مویی منحرف نشود، از چنین شیوه‌هایی پرهیز می‌کرد، لذا سامان بخشیدن به دنیای خویش را بر تباه کردن آخرت ترجیح نداد.

«و عزتی و جلالی، ما خلقت خلقاً هو أحبّ الی منک، و لا أكملتک الا فی من أحبّ. أما انی ایاک آمر، و ایاک أنهی، و ایاک أعاقب، و ایاک أثنی»^(۱۴).

«به عزت و جلالتم سوگند، که آفریده‌ای را دوست تر از از توندارم و هر که را دوست دارم، تو را در او کساملتر می‌سازم. همانا تو را دستور می‌دهم، و از زیباییها و زشتیها باز می‌دارم. و پاداش و کیفر را بر پایه تو قرار می‌دهم.»

و این بالاترین حدی است که اسلام به عقل بها داده و آن رامعیار تکلیف و پاداش قرار داده است و شاید بتوان گفت، هیچ مکتبی این اندازه به خرد انسانی بها نداده است.

«ان الله علی الناس حجتین: حجة ظاهرة و حجة باطنة. فأما الظاهرة فالرسل و الأنبیاء و الائمة: و أما الباطنة فالعقول»^(۱۴)

«خدا را بر مردم دو حجت است، حجتی ظاهری و حجتی باطنی. اما حجت ظاهری او پیامبران و رسولان و امامان علیهم السلام اند. و اما حجت باطنی او خردها هستند.»

و نیز فرموده:

«ان الله - تبارک و تعالی - أكمل للناس الحجج بالعقول»^(۱۵).

«همانا خدای تبارک و تعالی با عقل‌های مردم حجت را بر آنان تمام کرده است.»

در عین حال چون آدمی همواره اسیر دو اسب سرکش شهوت و غضب است و خواسته‌های حیوانی و بهیمی او، پیوسته او را از فرمان عقل باز می‌دارند، همواره به عنایت الهی و کمک ربانی نیازمند است. و این سخن که «روزی خواهد آمد که عقل، خود مستقل و بی‌نیاز شود» تا آن هنگام که این اسارت و سرکشی پیوسته با انسان درگیر است، شعاری بیش نخواهد بود.

خلاصه اسلام یک نظام است و برای تنظیم حیات جامعه برنامه دارد و مقرراتی به نام احکام انتظامی آورده است. آمده تا عقل را یاری کند و با فطرت دمساز باشد. آمده تا انسان را در دنیا و آخرت سعادتمند سازد.

اسلام، فقط عقیده و انجام یک سری عبادات و اوراد و انکار نیست، بلکه در صحنه سیاست و دیگر ابعاد حیات اجتماعی انسان حضور بالفعل دارد. آمده تا انسان را رهنمود باشد و انسان همواره به رهنمودهای شرع در تمامی صحنه‌های زندگی نیاز دارد.

لذا سیاست به معنای صحیح آن، از متن دین است و دین مستقیماً در آن نظر دارد - البته در اصول کلی - ولی نحوه تشکیل و نظام بندی آن به خود انسان واگذار شده تا براساس مصالح روز و هماهنگ با پیشرفت تمدن راه زندگی خود را بگشاید و خردمندان - البته در سایه رهنمودهای شرع - به پیش رود.

□ بعضی تعمداً مضامینی چون نظارت فقیه را به جای ولایت فقیه مطرح می‌کنند نظر جنابعالی در این مورد چیست؟

■ برخی دیانت را بیشتر در رابطه با امور عبادی و تکامل معنوی روح انسانها می‌دانند، که بیشتر نقش تحکیم روابط انسان با خدا را ایفا می‌کند و در امور دنیوی کمتر دخالت دارد و به خود انسان واگذار شده، تا آن گونه که مصالح و شرایط زمانه ایجاب کند، خود در تنظیم حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی خویش بکوشد، و شایسته‌ترین شیوه‌ها را که با مقومات دینی، عقیدتی، ملی او سازگار است انتخاب کند.

کسانی که بر این باورند، و دخالت دین را در امور دنیوی انسانها، در حد ارشاد و ارائه برخی قواعد عامه که بیشتر جنبه اخلاقی دارد... می‌دانند... مدعی‌اند که دین در سیاست مستقیماً دخالت ندارد، و در سیاست‌گذاری برنامه‌ای ندارد. بلکه سیاستمداری و سیاست‌گذاری باید به افراد لایق و ذی‌صلاحیت واگذار شود. تنها نظارت فقیهان در کنار دولتمردان، به منظور بازداشتن آنان از کج‌رویها و ناعادالتی‌ها کفایت می‌کند. زیرا حکومت، کار فقیهان نیست، و تنها در امور حسبیه، که در محدوده کوچکی است - ولایت دارند. ولی از سیاست‌گذاری در پهنای یک دولت، که ابعاد گوناگون و پیچیده دارد، و به تخصص نیاز دارد، ناتوان و دستشان کوتاه است.

این طرز تفکر، از سطحی نگرستن به دین و سیاست، و مسأله فقهت، و نیز امور حسبیه، ناشی شده است. محدود نمودن دین در چارچوب عبادات و اخلاق، و دور داشتن آن از مسایل حیات و سیاست، از کوه نظری است. دین، در جنب احکام عبادی و معاملی، احکام انتظامی نیز دارد، که به منظور تنظیم حیات اجتماعی، و زیست مسالمت آمیز انسانها آورده شده است. لذا دین، علاوه بر مبانی اعتقادی و اعمال عبادی، یک نظام است که حاوی دستورات و بایدها و نبایدهای فراگیر تمامی ابعاد حیات فردی و اجتماعی است، که این دستورات و بایدها و نبایدها، باید به طور جد در جامعه پیدا شود، تا حیات کریمه، آنگونه که شایسته مقام رفیع انسانیت است، تحقق پیدا کند.

«یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم. واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و أنه الیه تحشرون» (۱۷)

در این آیه، خطاب به جامعه اسلامی است، که خواسته شریعت را کاملاً اجابت کنند، تا سعادت حیات را دریافت دارند. مقصود اجرا کردن دستورات شرع، در تمامی زمینه‌ها می‌باشد. آنگاه تهدید می‌کند که در صورت تخلف ورزیدن، خداوند میان ایشان و حقیقت درونی‌شان حائل ایجاد می‌کند. کنایه از آن است که حقیقت انسانیت را

«واجب کفایی) کسانی که صلاحیت عهده‌دار شدن آن را دارند، باید پیش قدم شده، و هر که برعهده گرفت، و توانایی آن را داشت، تا در انجام آن کوتاهی نکرده، از دیگران ساقط است. مورد ساده آن، اموال ایتم بی‌سرپرست است که ولایت و سرپرستی آن، از باب «قدر متیقن» برعهده فقیه جامع الشرایط است.

برخی، امور حسبیه را در همین محدوده (اموال قُصْر و غیب) پنداشته‌اند. در صورتی که فقهای بزرگ از قبیل صاحب جواهر و امام راحل و آیه الله خویی و غیر هم - قدس الله أَسْرارهم - گستره آن را در تمامی احکام انتظامی اسلامی دانسته‌اند. قبلاً

بدست فراموشی خواهند سپرد.
«و لا تكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم أنفسهم. أولئك هم الفاسقون» (۱۸)
«خدا را در زندگی فراموش نکنید، که خود را فراموش کرده‌اید.»

جامعه‌ای که شریعت الهی در آن حاکم نباشد، خدا حضور ندارد. و در چنین جامعه‌ای انسانیت و کرامت و فضیلت فراموش شده است. از این رو، اسلام یک نظام است، و در تمامی ابعاد زندگی، خرد و کلان، دیدگاه دارد. لذا معقول نیست، برای مسئولیت اجرایی این نظام، شرایطی قابل نباشد. و صرفاً به اختیار عامه مردم واگذار کرده باشد، تا

● این اصل از پایه‌های شریعت است. اما مسئله مهم این است که تساهل و تسامح با مداهنه فرق دارد. مداهنه یعنی سازش. در اسلام سازش با مخالف معنی ندارد. مسلمان با مخالف خودش سازش نمی‌کند، امام مسامحه دارد، مسامحه یعنی تحمل.

● اسلام، دینی زنده، استوار، کامل و دست نخورده برای زندگان آمده و چون زندگی را جاوید می‌داند، برنامه‌های خود را به گونه‌ای تنظیم کرده که سعادت دارین - دنیاو آخرت - را تضمین نموده است. «خلقتم للبقاء لا للفناء».

گفتار استاد محترم آقای خویی را درباره احکام انتظامی و اجرایی اسلام یادآور شدیم، که از اموری است که «لایرضی الشارح بتعطیلها» هرگز شرع مقدس، به فروگذاری آن رضایت نمی‌دهد. و لذا به حکم وظیفه، فقهای جامع الشرایط، به نحو واجب کفایی، باید عهده‌دار آن شوند.

۳- آیا گمان می‌کنید تنها با نظارت، بدون عهده‌دار شدن مسئولیت رسمی، می‌توان ضمانت اجرایی عدالت اجتماعی را برعهده گرفت؟

فقیه، که در عصر غیبت، به حکم وظیفه شرعی، عهده‌دار و ضامن اجرای عدالت اجتماعی است، آیا می‌تواند، تنها بانظارت بر کارهای دولت، عهده و تکلیف خود را در مقابل خدا و خلق، به انجام رساند؟

اولاً - این تکلیفی است که مستقیماً از جانب شرع، برعهده فقیه، جامع الشرایط نهاده شده، و

خود، مجری نظام باشند، بدون سرپرستی مورد قبول شرع! لذا با توجه به مطالب یاد شده، مسایل زیر را مطرح می‌کنیم:

۱- آیا اسلام را دارای شریعت فراگیر می‌دانید، که در تمامی ابعاد و شؤون زندگی مادی و معنوی، عموماً یا خصوصاً، دیدگاه ویژه دارد، از جمله مسایل سیاسی که عبارت است از احکام انتظامی که ضامن حسن روابط اجتماعی است. چه در محدوده جغرافی یک کشور، یا در سطح بین‌المللی؟ بی‌تردید، شریعت اسلام، یک نظام کامل و شامل است، که در بعد سیاسی و اجتماعی، همانند دیگر ابعاد حیات، دیدگاه دارد.

۲- امور حسبیه را چگونه تفسیر می‌کنید؟

امور حسبیه، در موردی گفته می‌شود که به پا داشتن آن، واجب شرعی است و رها ساختن و تعطیل آن از نظر شرع، جایز نباشد. البته به گونه

باید خود در انجام این تکلیف مباشرت نماید، یا با دستور و فرمان او انجام گیرد. و تنها نظارت بر کارهای دیگران، وظیفه او را کامل نمی‌کند. البته این، بر مبنای وظیفه مستقیمی است که از جانب شرع و با نص وارد، برعهده فقیه گذارده شده، چنانکه از کلام مولا امیرمؤمنان علیه السلام مستفاد می‌گردد:

«... و ما أخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم» (۱۹).

«خداوند از علما پیمان گرفته، تا در مقابل تندروی ستمگران و فروماندگی بینوایان ساکت نشینند.»

یعنی بپاخیزند، و دست ظالم را کوتاه و حق را به ارباب حق برسانند. و این مسؤولیتی است که مستقیماً برعهده فقیهان قرار گرفته است.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«انَّ احقَّ الناس بهذا الأمر أقواهم عليه و أعلمهم بأمر الله فيه» (۲۰)

«أحق» در اینجا به معنای «ذی حق» است، چنانچه در آیه ۳۵ سوره یونس آمده، این حقی است که خداوند برای کسانی قرار داده که تواناترین شایستگان مقام زعامت باشند. و دانساترین افراد امت از دیدگاههای شرع در امر زعامت و سیاستمداری. پس این، تکلیف خود فقیه است که مباشرتاً یا تسبیحاً از عهده آن، برون آید.

ثانیاً - آیا دورادور بر کارهای دولت نظارت کنند، یا در کنار دولت باشند؟ با سمت رسمی یا بدون سمت رسمی؟

اگر جنبه رسمیت نداشته باشند، چه دورادور و چه نزدیک، تنها جنبه ناصح و ارشاد کننده را خواهند داشت. و دولت هر موقع که خود را قدرتمند یافت، و سیاستی را در پیش گرفت که از نظرش وفق مصلحت کشور یا سیاست جهانی است، ولی طبق تشخیص فقها برخلاف شرع مبین باشد. گوش دولت، بدهکار فرمایشان علما نخواهد بود.

دامنه بلند تاریخ نشان داده، هرچند دولتمردان صالح باشند، سیاستی را دنبال می‌کنند که درستی آن یا ضرورت آن را خود تشخیص داده‌اند. خواه وفق شرع باشد یا نباشد، و نوای علمای درباری و

غیردرباری. تنها آوازه‌های خوش آهنگی است که گوشهای آنان را نوازش می‌دهد و بس.

و اگر خواسته باشند، علما با آنان برخورد سخت داشته باشند، مورد بی‌مهری و احياناً مورد آزار آشکار قرار می‌گیرند و علما در دوران صفویه همواره از سوء رفتار سلاطین و امراء آزرده خاطر بودند.

مرحوم آیه الله بروجرودی، احياناً به محمدرضا شاه تذکر می‌داد، یا در مقابل برخی اقدامات او ایستادگی به خرج می‌داد. شاه در کتاب سبز خود، از ایشان، با عنوان مقام غیرمسئول که مانع پیشرفت جامعه مدنی نوین کشور است، یاد می‌کند. و کمتر می‌شد که به هشدار معظم له گوش فرا دهد. مرحوم سیدجعفر مرعشی نجفی - از اساتید و علمای نامی نجف اشرف - در جلسه‌ای که حضور داشتم، داستان «ملک فیصل» (۲۱) - اولین پادشاه انتخاب شده - به اصطلاح - از جانب مردم عراق، پس از استقلال از سلطه انگلیس - را با علمای نجف چنین توصیف نمود:

پیش از انتخاب وی، شخصاً به نجف آمده و در مجمع علما حضور یافت، و گفت:

«انتخبونی ملکاً علی العراق، بسمه انی خادمٌ للعلماء و موضع أوارهم»

«مرا برای حکومت عراق برگزینید با سمت «خادم العلماء» و فرمانبردار دستورات آنان.»

می‌گوید پس از انتخاب و به قدرت رسیدن، و استحکام پایه‌های دولت، نامه‌ای تند و خشونت آمیز به علمای نجف نوشت، و آنان را از هرگونه دخالت در امر دولت برحذر داشت. بدین مضمون: «كُفُوا عن التدخّل فی أمر الحكومة، و الأفعت بكم ما شئت».

«دست از دخالت در شؤون دولتی باز دارید. وگرنه آنچه خواستم با شما رفتار خواهم نمود.» و بالفعل با دست بر نداشتن علما از تذکرات لازم، جملگی را از عراق تبعید نمود.

و اگر نظارت به گونه‌ای باشد، که فقیه جامع الشرایط در کنار دولت، و جنبه رسمیت داشته باشد، به گونه‌ای که اگر کجی در او بیند با یکی

● **جامعه‌ای که شریعت الهی در آن حاکم نباشد، خدا حضور ندارد. و در چنین جامعه‌ای انسانیت و کرامت و فضیلت فراموش شده است.**

● **به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، ولی شیوه او پیمان شکنی و ناپاکی است و اگر خیانت را ناخوشایند نداشتیم، هر آینه زیرکترین مردم بودم.**

● **یکی از شاخصه‌های امام، صلابت امام بود چیزی را که درست تشخیص می‌داد روی آن ایستادگی می‌کرد، رمز موفقیتش هم همین بود. تحت تأثیر هیچ کس قرار نمی‌گرفت و در این راه ملاحظه هیچ کس را نمی‌کرد. از هیچ چیز هراس نداشت.**

● **دین با این تفسیر، هرگز با زندگی مردم و شیوون مربوط به دنیای آنان کاری ندارد و تنها در کار ساختن راه آخرت می‌باشد.**

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- رجوع شود به کتاب «الاسلام السياسي» نوشته محمد سعید عشاوی
- ۲- علی‌علیه السلام به تعبیر جرج جرداق «صوت العدالة الانسانية» است. اسلام و فطرت اصیل انسانیت و عدالت کاملاً در هم آمیخته، در وجود علی‌علیه السلام تجسم یافته است. لذا پیامبر عظیم‌الشان اسلام‌تعالیه فرمود «علی مع الحق، والحق مع علی، یدور معه حیثما دار».
- ۳- قصص: ۲۸، ۲۷.
- ۴- نهج البلاغه خطبه: ۲۰۰
- ۵- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۸، بحارالانوار ج ۳۱، ص ۱۵۰
- ۶- نهج البلاغه ج: ۹۲
- ۷- باز شده از گفتار او در کتاب «الحیاء العلوم» ج ۱ ص ۲۰ چاپ قاهره سال ۱۳۵۸ ه. ق.
- ۸- خصال صدوق، ابواب الخمسين رقم ۱، ج ۱، ص ۵۶۵ - ۵۶۷
- ۹- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۲ و مسدک الوسائل، ج ۱، ص ۴۰۸، حدیث ۴
- ۱۰- وسائل، ج ۲۸، ص ۴۹، باب ۲۸، مقدمات الحدود حدیث ۱
- ۱۱- جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۷
- ۱۲- سوره زمر: ۳۹، ۱۷.
- ۱۳- نهج البلاغه - صبحی صالح - ص ۳۳.
- ۱۴- کافی شریف ج ۱، ص ۱۶.
- ۱۵- همان، ص ۱۳.
- ۱۶- کافی شریف، ج ۱، ص ۱۰.
- ۱۷- سوره انفال: ۲۴
- ۱۸- سوره حشر: ۵۹، ۱۹.
- ۱۹- نهج البلاغه خطبه ششمین
- ۲۰- نهج البلاغه خطبه ۱۷۳
- ۲۱- امیر فیصل اول - یکی از سه برادر (امیر عبدالله و امیر زید) فرزندان شریف حسین، که پس از پایان جنگ جهانی اول و تجزیه ممالک عثمانی، در سال ۱۹۲۱ م به پادشاهی عراق رسید. پس از او فرزندش ملک غازری، و سپس فیصل دوم که بدست انقلابیون عراق در سال ۱۹۵۸ کشته شد.

هشدار او را باز دارد و اگر سر تافت او را برکنار نماید. این گونه نظارت همان ولایت مورد بحث است که رسمیت دولت با امضای او باشد. و بر تمامی اوضاع جاری در کشور نظارت کامل داشته باشد. و سه قوه حاکم بر مقدرات ملت، و مخصوصاً قوه مجریه، تحت نظر مستقیم او باشد. این همان سلطه سیاسی و زعامت رهبری است، که در ید با کفایت ولی فقیه قرار دارد.

ثالثاً - پیچیده بودن مسایل سیاسی و ابعاد گوناگون آن، در صورتی مورد اشکال قرار می‌گیرد، که خواسته باشیم بگوییم هر فقیهی، به دلیل دارا بودن تنها، مقام فقاقت، مقام ولایت را نیز دارا است. یا شایسته مقام ولایت می‌باشد.

در صورتی که چنین خبری نگفته‌ایم و نخواهیم گفت. بلکه آنچه گفته و می‌گوییم فقاقت را دومین شرط در صلاحیت و شایستگی مقام رهبری می‌دانیم. شرط اول توانایی گسترده و همه جانبه سیاسی او است، که از تمامی پیچ و خم‌های سیاست، و ابعاد گوناگون آن با خبر باشد. و این یک شرط عقلانی است که در تمامی رهبران سیاسی شرط است. شرط دوم، توانایی عمیق فقاقتی، که دقیقاً از دیدگاه‌های اسلام در امر زعامت آگاه باشد. و این شرط طبیعی است که در رهبر مسلمین شرط باشد؛